

جلسه پنجاه و یکم

ما در مسئله خلل بررسی کردیم اجمال فرمایشات محقق خوئی(ره) و نسبت فرمایشات محقق خوئی را با فرمایشات استادشان آیت الله نائینی(ره) و عرض کردیم آن نکته مهمی که ما باید برای توضیح فرمایشات آقای خوئی داشته باشیم یکی دو نکته مهم بود که در فرمایشات آیت الله بروجردی بود و معظم له(ره) براساس آنچه در نهایتاً التقرير تقریرات صلاتشان در مسئله خلل و قبل از خلل مطرح هست در ذیل بحث حدیث لاتعاد به آن پرداخته و عرض شد که این توضیحات که ما برای بررسی فرمایشات آقای خوئی براساس توضیحات آقای بروجردی دادیم زمینه را فراهم می کند که ما فرمایشات امام را در بحث خلل و حیطة حدیث لاتعاد در بررسی فرمایشات محقق نائینی بهتر بفهمیم بواسطه اینکه ما تقریباً اینطوری به نظرمان می رسد که فرمایشات امام(ره) متأثر است از فرمایشات استادشان آیت الله بروجردی و بعضی از نکاتی را که امام ارائه می فرمایند پخته شده و کامل شده فرمایشات آقای بروجردی است یعنی هم از فرمایشات نائینی تلمیذ آخوند و هم از فرمایشات آیت الله بروجردی امام خوب استفاده کرده

ادامه بررسی دایره شمول حدیث لاتعاد

دیدگاه امام در مورد شمول حدیث لاتعاد نسبت به جاهل

تعبیر امام این است فلا یعتنی بالتقریب الذی اوردوه لعدم شمول الحدیث للجهل

تعبیر این بود که می خواهند فرمایش نائینی را جواب بدهند که نائینی فرموده حدیث شامل جهل نمی شود چرا نمی شود؟

تقریر امام از دیدگاه محقق نائینی

من قوله لاتعاد نفی الاعادة فی مورد لولا الحدیث کانت الاعادة بعنوانها متعلقة للامر

خیلی قشنگ عبارت نائینی را می آورند که نائینی فرموده من در لاتعاد باید از موارد بحث کنم که لولا حدیث لاتعاد این مورد امر به اعاده باشد. پس لاتعاد جایی را می گیرد و نفی اعاده می کند در موردی که اگر لاتعاد نبود کانت الاعادة بعنوان متعلقة للامر باید مأمور به اعاده باشد

و هذا ليس الا في صورة السهو و النسيان

نائینی می فرماید اعاده در مورد سهو و نسیان است للذین آن سهو و نسیانهایی که لایعقل معهما در فضای سهو و نسیان بقاء الامر الاول که فرمایش آقای نائینی را خواندیم

لایعقل مع نسیان و بقاء امر اول و التکلیف بالاتیان بالمأمور به امکان ندارد در فضای سهو و نسیان، بقاء امر اول و تکلیف به اتیان امکان ندارد

فلا محال يكون الامر المولوی بوجوب الاعادة ممحضا فيهما آن موقع اگر مولا بخواهد امر به اعاده کند وجوب اعاده ممحض در سهو و نسیان است چرا؟ چون در سهو و نسیان خطاب اول ساقط شده ما تکلیف به اینکه اتیان کن به صلاة نداریم چون ساهی است چون ناهی است. لذا نائینی می فرماید

فلا محال يكون الامر المولوی بوجوب الاعادة ممحضا در سهو و نسیان

اما فی صورۃ العمد که قبلاً عرض کردیم یا جهل فیکون الحکم بها عقلیاً حکم به وجوب اتیان عقلی است اصلاً آن اعاده نیست باید عمل کند بیاورد. عامداً ترک کرده یا جاهلاً ترک کرده. حکم به وجوب اتیان این عقلی است فرمایش نائینی را کاملاً ذکر می کند

و الامر بها ارشادا الی حکم اصلاً عقل حکم می کند به وجوب اتیان و در اینگونه موارد اگر هم شارع بفرماید این ارشاد الی حکم عقل است.

نقد امام به تقریر آقا ضیاء از دیدگاه محقق نائینی: اشتباه در تشخیص حد وسط

بعد امام(ره) فرمایش نائینی را با این دقت می آورند و بما ذکرنا من التقریب می فرماید با این تقریبی که ما کردیم يظهر النظر فی کلام بعض محققى الاصل واضح می شود اشکالی که در کلام بعضی از محققین وجود دارد که این محقق چه گفته که قبلاً هم اشاره کردیم؟

من الا.... لیبان صدق عنوان الاعاده علی الوجود الثانی ولو وقع عن جهل او عمد

ایشان خواسته به وجود ثانی عنوان اعاده را درست کند گفته وجود ثانی ولو عن عمد یا عن جهل ترکش باشد باز بر آن عنوان اعاده صادق است.

امام می فرماید اشکال این حرف این است:

اذ لم یکن المدعی عدم صدق عنوان الاعاده فی صورتی العمد و الجهل

نائینی که نمی خواهد بگوید در صورت عمد به فعل دومی اعاده گفته نمی شود یا در صورت جهل به آن اعاده نمی گویند

بل كانت الدعوى بلکه مدعای نائینی این است عدم تعلق الامر المولوی بها نائینی می گوید ما امر مولوی نداریم ما در صورت عمد اگر کسی عامداً ترک کرد امری نداریم عقد می گوید باید برود اتیان کند حالا به این عمل بگویند اعاده یا نگویند کار به این نداریم اینجا امر مولوی نداریم. امر به اتیان، حکم عقل است در وادی امتثال اگر شارع هم بگوید وجوب اتیان، ارشاد به حکم عقل است یا اگر کسی جهلاً ترک کرد نائینی اینجا دارد می گوید باز عقل است که به او حکم می کند برو اتیان است

عدم تعلق الامر المولوی بها تمرکز سر عنوان اعاده نیست تمرکز سر وجوب مولوی اعاده است نائینی می خواهد بگوید وجوب مولوی اعاده در مورد نسیان درست است که خطاب اول ساقط است در مورد سهو درست است در مورد امر و جهل وجوب مولوی نداریم جهل و عمد یک حکم عقلی به وجوب اتیان داریم شارع هم اگر بفرماید ارشاد به حکم عقل کرده لذا امام(ره) اینجا می خواهند بگویند این تلاشی که حالا ما بعداً عبارت مرحوم آقاضیاء را هم می خوانیم نباید یک کسی دنبال مسئله صدق عنوان اعاده یا عدم صدق عنوان اعاده باشد دعوا سر وجوب مولوی است. اصل فرمایش امام این است.

نقد امام به دیدگاه محقق نائینی

امام(ره) در این فضا می خواهند بفرمایند ما در این فضا حرف مهم ما به محقق نائینی این است که ما می خواهیم ببینیم مستفاد از لاتعداد چیست من گفتم این مقدمه را بگوییم بعد برای ورود به فقه الحدیث لاتعداد. امام حرفشان این است که لاتعداد یک فقری دارد که در صحیح زراره در منقوله فقیه آمده

عن ابی جعفر علیه السلام قال لاتعاد الصلاة الا من خمس الطهور و الوقف و القبلة و الركوع و السجود
ثم قال القراءة سنة و تشهد سنة و لا تنقض السنة عن فريضة و قد رویت فی غیره بلا ذکر ذیلها ای
لاتنقض السنة الی آخر

حالاً این را بعد نظر می دهیم ذیلش زیاده هست زیاده نیست اصل چیست آن را بحث می کنیم.
اگر ما صدر لاتعاد را بخواهیم بررسی کنیم باید یکطور حرف بزیم اگر ذیل لاتعاد را بخواهیم به صدر
اضافه کنیم باز باید یکطور دیگر استدلال کنیم.

ارشادی بودن لاتعاد

امام می خواهد بررسی کند بگوید که اصلاً لاتعاد ارشاد است یا حکم مولوی است. تمام تمرکز
فرمایش امام(ره) سر این است امام می خواهد بفرماید که اگر فرمایش محقق نائینی برود سر وجوب
مولوی اعاده که لاتعاد بخواهد نفی وجوب مولوی اعاده کند بعد نائینی(ره) بخواهد بفرماید ما وجوب
مولوی در موارد عمد و جهل نداریم ما در موارد جهل و عمد تمرکزمان سر مسئله دیگری است حالا
ما چه عنوان اعاده داشته باشیم چه عنوان اعاده نداشته باشیم حالا ما حرف اول امام را یک بحث
باید روی آن بکنیم سر استفاده از لاتعاد اما حالا ما نکته ای که الان داریم به آن رسیدگی می کنیم
این است که چرا ما معتقدیم امام متأثر خیلی خوب از آقای بروجردی در اینجا هست؟ امام(ره) می
خواهد خودش را از کلمه اعاده بیرون بکشد بگوید حالا من دیگر کاری به عنوان اعاده ندارم متفاهم
عرفی از حدیث لاتعاد چیست؟ و در این متفاهم عرفی از حدیث لاتعاد من می توانم لاتعاد را در
شبهه حکمیه پیاده کنم؟ و اگر در شبهه حکمیه پیاده کردم و از آن فهمیدم نفی جزئیت را می توانم به

این اعتبار از آن بفهمم که اعاده دیگر لازم نیست چون سوره جزء نیست؟ اگر توانستم این را درست کنم آن موقع می توانم مشکل جاهل را حل کنم.

فضایی که ما به نظرمان می رسید و گفتیم اینجا ما باید از عبارات امام استفاده کنیم این است اول این محطّ بحثها را معین بکنید. پس تمرکز امام در استدلال محقق نائینی سر وجود مولوی است؟ امام می گوید نه ما اصلاً نشان دادیم لاتعداد دنبال ارشاد است با صدرش. اگر ذیلش را رویش گذاشتیم یکون کالصریح که تعلیل عدم اعاده است بان السنة لاتتنقض الفریضة حرف مهم امام(ره) این است. امام می خواهد بگوید اصلاً حدیث لاتعداد مشتمل بر یک حکم ارشادی است و مولویتش فی عایة الصدور است لذا نوبت به فرمایش محقق نائینی نمی رسد کما اینکه اگر در این فضا یعنی کسی برود سر فرمایش نائینی متمرکز شود و مسئله را سر حیث مولویت و حیث ارشاد ببرد دیگر بحث سر عنوان اعاده نیست. ما می خواهیم ببینیم این فضای بسیار زیبایی که امام می خواهد درست کند که تمرکز را سر این عنوان ببریم این چطوری می شود. چون عمده اشکال امام

و کیف کان یرد علیه ما قدمناه من کونه ارشادا الی البطلان و عدمه

بعد هم امام حرفهای بعدیش را می زند که عرض می کنم. با آن ریزه کاریها که امام می خواهد بگوید ما باید این فهم را درست کنیم اجازه بدهید همین مقدار اکتفا کنیم عبارات ارزشمند امام را در خلل ملاحظه بفرمایید تا ادامه بدهیم

جلسه پنجاه و دوم

خلاصه مباحث گذشته

دیدگاه صاحب عروه

بحث ما درباره محدوده حدیث لاتعاد بود و اختلافی که اعلام داشتند اصل بحث را هم محقق نائینی و محقق خوئی و حضرت امام تبعاً لفرمایش صاحب عروه مطرح فرمودند که صاحب عروه در متن عروه فرمودند که فالاحوط

فالاحوط اللاحق بالعمد فی البطلان

که در موارد جهل اگر کسی جهلاً بالحکم آمد و اخلاقی در عبادتش بوجود آمد احوط الحاق بالعمد است یعنی حدیث لاتعاد جاهل را نمی گیرد این حرف مشهور بود که صاحب عروه در مسئله سوم بحث خلل مطرح فرمودند در عورۃ الوثقی بعد هم خودشان فتوا دادند

لکن الاقوی اجراء الحکم السهو علیه اما اقوا اجرای حکم سهو است و براساس این اقوا می خواهند جاهل را ملحق به ساهی و ناسی کنند این اصل فتوای صاحب عروه هست در ذیل این بحث.

دیدگاه محقق نائینی

این بحث مهم مطرح شد که محقق نائینی از فتوای مشهور دفاع می کند و اصرار دارد که حدیث لاتعاد شامل جاهل نمی شود چرا؟ بخاطر اینکه فرمودند اعد و لاتعاد و لاتعد درباره کسی است که خطاب

اولیه شامل او نیست و او ناسی است ناسی به جهت نسیان مشمول خطاب اولیه و جوب صلاة نیست بنابراین درباره ناسی می شود گفت لااعد یا لاتعد و جوب اعاده یا عدم و جوب اعاده مربوط به کسی است که خطاب اولی او را نمی گیرد اما در مورد جاهل محقق نائینی می فرماید نه خطاب اولی او را می گیرد چون احکام مشترکند بین العالم و الجاهل البته جاهل در ظرف جهلش معذور در مخالفت است و برائت حدیث رفع در حق او جاری است و نفی عقاب و معذوریت را برای او درست می کند اما مشمول خطاب و جوب اتیان است و چون مشمول خطاب و جوب اتیان است لاتعاد او را شامل نمی شود این اصل فرمایش محقق نائینی(ره) است

توضیح امام در مورد حد وسط محقق نائینی

بعد توضیح هم دادیم این فرمایش را امام(ره) خیلی خوب تبیین می کنند امام می خواهد بگوید اشکال محقق نائینی به عنوان اعاده نیست که کسی بخواهد تلاش کند برای او عنوان اعاده را درست کند بلکه اشکال اصلی محقق نائینی و جوب اعاده است حکم به و جوب اعاده محل اشکال محقق نائینی است نه عنوان اعاده و لذا به تعبیر زیبای حضرت امام گرفتاری ما در این است و لذا نمی شود ما فرمایش صاحب نهاییه الافکار را مبنا قرار دهیم که نائینی روی عنوان اعاده گیر کرده و ما می توانیم به یک تلاشی نشان دهیم که در مورد عمد و جهل، عنوان اعاده صادق است نه، مسئله این نیست که حالا ما بعداً عبارت آقاضیاء را هم در نهاییه الافکار بررسی خواهیم کرد ولی امام نشان دادند که محقق نائینی نزاعش سر حکم به و جوب اعاده و عدم به و جوب اعاده هست که می خواهند بفرمایند این حکم شامل کسی است که عنوان حکم اولی او را نگیرد حکم اولی یعنی و جوب اتیان و آن ناسی است جاهل بخاطر اشتراک احکام بین العالم و الجاهل شامل می شود.

دیدگاه محقق خوئی

در مقابل این فرمایش نائینی تلمیذ او محقق خوئی آمدند فتوا دادند حق با صاحب عروه هست و اشکال محقق نائینی وارد نیست چطور وارد نیست؟ آقای خوئی فرمودند درست است عنوان وجوب اعاده ابتدا جاهل را نمی گیرد ولی بعد از فوت محل جاهل را می گیرد یعنی در مورد جاهلی که محل عمل فوت شده می شود به او گفت برو اعاده کن لذا اشکال ندارد چرا می شود؟ بخاطر اینکه حکم اولیه یعنی جزء مترک را آن وجوب اتیانش مربوط به محل شرعی اوست ولی بعد از خروج از محل امکان ندارد وجوب شرعی اولی او را بگیرد بعد از خروج از محل اگر قرار است تکلیفی به او کرد باید تکلیف اعاده را مطرح کرد. لذا تعبیر محقق خوئی این است که

فان جزء المتروک انما يجب الاتیان به فی محله الشرعی و اما بعد التجاوز عنه اما وقتی محل فوت می شود فلا یمکن تدارک الا بالاعاده فلیس هو مکلفا حیث ان الا بالاعاده و الحدیث قد تکفل نفی الاعاده فیما عدا الارکان فلامانع فی شموله له کالناسی لاشتراکهما فی عدم التکلیف الا بالاعاده او بعدمها و ان افترقا فی توجیه الخطاب الاولی فی ظرفی نحو الجاهل دون الناسی لکن هذا الفرق غیر فارق فی مشمولیتها فعلا للحدیث و مناط واحد

ملاحظه می کنید محقق خوئی دقت خوبی می کنند می گویند فرمایش استاد ما محقق نائینی درست است که خطاب اولیه ناسی را نمی گیرد ولی جاهل را می گیرد خطاب وجوب صلاه شامل ناسی نیست شامل جاهل هست ولی خطاب به اعاده هر دو را می گیرد منتها ناسی را از همان اول می گیرد جاهل را بعد محل می گیرد اشکال هم ندارد پس ما می توانیم درباره جاهل این مسئله را مطرح کنیم که جاهل خطاب وجوب اعاده دارد به جهت آنکه خطاب اول یعنی وجوب اتیان مربوط به وجوب

اتیان جزء هست فی محله او که نمی خواهد به او بگوید این جزء را در غیرمحل به آن اتیان کن. اگر قرار است درباره این جزء خطابی بیاید آن خطاب، خطاب به اعاده هست یا به عدم اعاده پس همین که مشمول خطاب وجوب و عدم وجوب شد جا دارد لاتعاد او را گرفته پس ضمن قبول آن اختلاف اولیه بین الناسی و الجاهل در کلام استادمان محقق نائینی آقای خوئی می فرمایند اما ما می خواهیم اینطور مشکل را حل بکنیم

نقد اشکال محقق خوئی با کمک بیان محقق بروجردی

عرض کردیم اینجا که بحث می رسد یک فرمایش خوبی محقق بروجردی دارند که به نظر ما امام(ره) در تحلیلشان تحت تأثیر این فرمایش هستند

آقای بروجردی در حدیث لاتعاد مقتضی حدیث لاتعاد در حول سهو ایشان یک سوالی را مطرح می کنند که عبارتش را خواندیم ایشان دارند جمع بندی می کنند آقای بروجردی می فرمایند که

لاریب فی شمول الحدیث لما اذا لم يتذكر الاخلال الى ان فرق من الصلاة

شکی نیست که حدیث بعد از اتمام را می گیرد این مسلماً اعاده هست

اما شموله لما تذکر فی الاثناء یعنی همین که آقای خوئی دارد می گوید ما می خواهیم ببینیم آیا وجوب اعاده در اثناء درست است یا نه در اثناء یعنی بعد از مضي محل اما در اثناء عمل همین که آقای خوئی داشت روی آن می ایستاد. یعنی ما یک کسی که محل شرعی سوره اش گذشته وارد رکوع شده ولی هنوز نمازش تمام نشده در اثناء عمل است آیا اینجا حدیث لاتعاد می آید یا نمی آید یعنی همین پیشنهاد آقای خوئی در واقع خواست اینطور جواب استادش محقق نائینی را بدهد. دقت

کنید اینکه ما می‌گوییم آقایان ملای عبارت شوند نشان می‌دهد که امام حالا می‌بینید چقدر متأثر از آقای بروجردی بوده در این درگیری که با نجف پیدا می‌کند آقای بروجردی می‌فرماید بعد از فراغ، لاتعاد درست است اعاده درست است

اما شموله لما اذا تذكر في الاثناء اگر کسی در اثناء عمل متذکر شود فریما یمنع بعضی‌ها می‌گویند نه امکان ندارد شامل شود اگر شامل نشود آن موقع اشکال محقق نائینی وارد است پاسخ آقای خوئی غلط درمی‌آید یعنی آقای نائینی می‌خواهد بگوید اصلاً نمی‌شود در اثناء عمل، خطاب لاتعاد بیاید که شما بگویی بعد مضمیء محل خطاب لاتعاد آمده لذا اینها مشترکند در عین حالیکه با هم در ابتدا اختلاف دارند اما در اثناء مشترکند.

فریما یمنع چرا ممنوع کردند؟ نظراً الی ان الحکم بعدم وجوب الاعادة انما یناسب بعد الفراغ بعد از فراغ می‌شود گفت اعاده واجب نیست یا واجب است اما در اثناء یا باید به او بگوید عملت را به هم بزن برو از اول بخوان یا باید به او بگویند تمام کن به او نمی‌گویند اعاده کن. آقای بروجردی می‌گوید در اثناء نمی‌شود به او گفت اعاده کن در اثناء یا باید به او گفت استثناف به هم بزن از اول شروع کن نه اعاده یا در اثناء باید به او بگوییم اتمام کن ادامه بده اعاده به او نمی‌گویند

لان المصلی فی الاثناء اما ان یکون مکلفاً بالاتمام یا مکلف به اتمام است و اما ان تکون وظیفته الاستثناف و الاتیان بالصلاة رأساً اعاده به او نمی‌گویند. به این جهت است که اگر این اشکال بماسد آن موقع فرمایش آقای نائینی درست درمی‌آید. در اثناء نمی‌شود به او خطاب اعاده کرد وجوب اعاده را گردن او انداخت. در ابتدا هم که جاهل مخاطب به اعاده نیست مخاطب به اتیان است چون احکام مشترک بین عالم و جاهلند بنابراین جاهل را باید به عامد ملحق کرد و اشکال ایشان به صاحب عروه وارد است و فتوای مشهور را آقای نائینی تقویت می‌کند.

استدلال محقق بروجردی

بله آقای بروجردی (ره) یک راه حل پیشنهاد می کند می گوید الا اینکه یک کسی اینطوری بگوید که عرفاً از حدیث لاتعداد این که شما می گوید فهمیده نمی شود از حدیث لاتعداد عند العرف اینطوری بگوید درست این اشکال کأن این اشکال ملالغطی است اشکال این است که ما کلمه اعاده را در اثناء نمی توانیم به کار ببریم آقای بروجردی می گوید نه متفاهم عرفی از لاتعداد این است که لاتعداد می خواهد بگوید برای ناسی این جزء، جزئیت ندارد. اگر نفی جزئیت جزء برای ناسی مطرح باشد یا این شرط شرطیت ندارد چون ناسی ناسی الجزء است اگر فهم ما از لاتعداد مثلاً جزء منفی لاتعداد این صلاۀ بخاطر شرط منفی اگر از آن نفی جزئیت دربیاید آن موقع مرجع ای حرف برمی گردد به اینکه جزئیت جزء مختص حال التفات است آن موقع اشکال ندارد ما می توانیم اگر اینطوری بگوییم بگوییم در اثناء هم می شود از آن استفاده کرد اگر ما بخواهیم جزئیت جزء را مختص حال التفات کنیم چه اشکال دارد ما حدیث لاتعداد را در ابتدا می توانیم به کار ببریم در اثناء هم می توانیم به کار ببریم چون می خواهیم نفی جزئیت جزء کنیم. لذا به آقای خوئی باید این اشکال را کرد که شما که می خواهی حدیث لاتعداد را برای بعد مضمی محل به کار ببرید راهش این است.

ان قلت به اینکه باشه چه اشکال دارد

جواب: این اشکالش این است که من می توانم برای ناسی نفی جزئیت کنم اما می توانم برای جاهل نفی جزئیت کنم؟ تصویب می شود یعنی دوباره به حرف محقق نائینی برمی گردیم

نتیجه استدلال محقق بروجردی

خلاصه اش این می شود من می توانم بگویم برای ناسی جزء، سوره جزئش نیست و واقعاً عملش درست است چون من دلیلی ندارم برای اشتراک احکام بین ناسی و غیرناسی ولی نمی توانم بگویم برای جاهل به جزء، سوره جزئیت ندارد چون احکام مشترکند بین العالم و الجاهل. لذا ما اینجا گیر مهم ما اینجا براساس این فرمایش آقای بروجردی این می شود در ارتباط با ناسی می توانیم از حدیث لاتعاد فی اثناء صلاة استفاده کنیم چون بازگشتش به این است که من فهم عرفی را محکم کنم و در فهم عرفیم بیایم بگویم این اجزاء و شرائط برای ناسی جزئیت و شرطیت ندارند برای ناسی می توانم این کار را بکنم اما نمی توانم این فهم عرفی را محکم کنم و بگویم این اجزاء و شرائط برای جاهل جزئیت و شرطیت ندارند چرا نمی توانم؟ چون احکام مشترک بین عالم و جاهل است. اگر احکام مشترک بین عالم و جاهلند و من نمی توانم برای جاهل نفی جزء و نفی شرط کنم پس این فهم عرفی درباره جاهل با محذور تصویب مواجه هست. این فهم عرفی کنار برود ظاهر عنوان وجوب اعاده برای اثناء جور در نمی آید حق با محقق نائینی می شود که در موارد جهل شما نمی توانید از لاتعاد استفاده کنید در مورد نسیان و سهو می توانید حالا می توانید هم در ابتدا و هم در اثناء که محذوری ندارید الا حالا بقیه ریزه کاریهایی که بعداً باید ببینیم واقعاً در اثناء کجا می توانیم اگر مشتمل بر چه باشد می توانیم حالا ریزه کاریهاست اما اصل بحث این می شود ما این را بیشتر تبیین کردیم که محطّ نزاع اعلام دربیاید محطّ نزاع اعلام این نکته هست.

بیان محقق خوئی در تفاوت بین جاهل قاصر و مقصر

حالا که بحث به اینجا رسید باقی می ماند که ما بقیه فرمایش محقق خوئی را بخوانیم چون آقای خوئی ذیل این فرمایش آن بحث بسیار مهمشان را ارائه می کنند که چون جواب آقای نائینی را دادند که آقای نائینی ما می توانیم از لاتعداد در بعد مضمی استفاده کنیم در موارد جهل و آن مشکل را نداریم بعد تأکید می کنند

نعم یختص هذا بالجاهل القاصر الذی یكون معذورا فی الطرح دون المقصر

بعد می گویند بله این مطلبی که ما گفتیم درباره قاصر است نه مقصر چرا؟ بخاطر اینکه معتقدند که جاهل مقصر بر او اعاده واجب است به حکم عقل و لا خلاف به اینکه جاهل مقصر ملحق به عامد است. پس جاهل مقصر ملحق به عامد است مقصر است و او بیرون می رود لذا همانجا هم حاشیه می زنند که اقوی الحاق جاهل به ساهی است ایشان معتقدند منظورشان جاهل قاصر است نه مقصر. این را می فرمایند و جاهل مقصر را تعبیرشان این است

یختص هذا بالجاهل القاصر الذی یكون معذورا فی الطرح دون المقصر و ذلك لان الظاهر من الحدیث انه متعرض لحکم من لولا التذکر او انکشاف الخلاف لم یکن مکلفا بشیء فهو ناظر الی ما اذا کانت الاعادة او عدم الاعادة معلولا للتذکر او الانکشاف و لم یتوجه نحوه التکلیف بالاعادة بله این در واقع ناظر به اینها است اما مقصر

و هذا کما ترى خاص بالناسی او الجاهل القاصر لوجوه ان المقصر تجب علیه الاعادة بحکم العقل سواء انکشف او الخلاف ام لا للتجز التکلیف الواقعی بالنسبة الیه و عدم الحصول علی المأمّن بعد ان کان مقصرا غیر معذور و علی الجملة

خلاصه اش این است که ایشان می خواهد بگوید حدیث لاتعاد محدوده اش عذر است و مقصر معذور نیست. عذر می تواند نسیان باشد می تواند جهل باشد می تواند غیر اینها باشد

و كيف كان فما نرى قصورا في شمول الحديث للجاهل القاصر لصحة توجيه الخطاب اليه بالاعادة او بعدمها كالناسي و قد عرفت ان المفصر غير مشمول له لكون الحديث متكفلا بحكم من لم يكن محكوما بالاعادة في تبعه لو لم ينكشف الخلاف و المقصر محكوم بها و ان لم ينكشف

خلاصه حدیث لاتعاد می خواهد بگوید که اعاده برای کسی که کشف خلاف می شود لازم است یا لازم نیست در صورتی که بر مقصر واجب است انجام بدهد عمل را چه کشف خلاف بشود و چه کشف خلاف نشود

و الظاهر ان مراد الماتن من الجاهل بالحكم الذي الحقه بالناسي هو القاصر و اما المقصر فلا يظن بذلك لما عرفت من قصور الحديث في نفسه عن الشمول له مضافا الى استفادة النقل الاجماع على الحاقه بالعامد

بعد اینجا آقای خوئی چندتا نکته دیگر هم دارد که این را حالا که عمق درگیری ما با محقق خوئی معلوم شد این دو سه نکته باقی مانده فرمایش آقای خوئی را بررسی کنیم ببینیم بالاخره این اشکال مهم استفاده از کلام محقق بروجردی درباره استفاده از وجوب اعاده یا عدم وجوب اعاده در اثناء با توجه به اینکه مرجعش به فهم عرفی نفی جزئیت است و مشکل تصویب را ایجاد می کند بر محقق خوئی وارد می آید که نتواند از آن دفاع کند یا وارد نمی آید و ببینیم عبارات امام تبعاً لاستادشان محقق بروجردی چه خواهد شد

ادامه بررسی دایره شمول حدیث لاتعاد

بحث ما در ارتباط با دایره حدیث لاتعاد بود فرمایش محقق نائینی را بررسی کردیم فرمایش تلمیذ بزرگوار ایشان محقق خوئی را بررسی کردیم قرار شد قبل از اینکه فرمایشات محقق خوئی را نهایی بکنیم با توجه به توضیحاتی که عرض کردم ذیل فرمایش محقق خوئی و نقدی که از فرمایشات محقق بروجردی نسبت به کلمات محقق خوئی بدست آمد ما فرمایشات محقق عراقی را درباره مسئله امر هم بررسی کنیم که اگر خواستیم مسئله را جمع بندی کنیم با عنایت به مجموع کلمات اعلام این مسئله را جمع بندی کنیم در این رابطه عبارات مرحوم آقا ضیاء(ره) در نهیة الافکار عبارات ارزشمندی است

دیدگاه محقق عراقی

مرحوم آقا ضیاء در نهیة الافکار در ذیل مباحث مربوط به حدیث رفع یک تعبیری درباره حدیث لاتعاد دارند و فرمودند

بیان استدلال محقق نائینی

و اما جهة الثانية فقد ورد اخبار كثيرة في باب الصلاة على عدم لزوم اعاتتها بالاخلاق السهوية بما عدى الخمسة المعروفة من اجزائها و شرائطها كقوله عليه السلام لاتعاد الصلاة الا من خمس الطهور و

الوقت و القبلة و الركوع و السجود فلا اشكال في الحكم بالصحة فيها بمقتضى تلك الاخبار النافية
للاعادة

حديث لاتعاد را در ذيل حديث رفع ذكر مى كنند كه رفع نسيان را آنجا دارند بحث مى كنند بعد مى
گویند صحت قطعی است

نعم انما الكلام فى بيان مفاد هذه الاخبار و مقدار دلالتها من حيث الاختصاص بصورة الاخلال السهوى
او العموم بصورة الجهل بل العمد كه حالا ما بحث جهلش را اشاره كرديم ذيل كلمات اعلام كه جهل
قصورى و تقصيرى در فرمايشات محقق خوئى، فرمايش سيد صاحب عروه، فرمايش محقق نائينى،
فرمايشات محقق بروجردى و امام. اين مسئله عمد را هم چون هم آقاى بروجردى اشاره مى كنند و
هم امام به كلمات مرحوم آقايضا جا دارد كه مطلب بررسى شود. ايشان مى فرمايد كه

بل الامر ايضا فنقول و عليه التكلال الذى يظهر من جماعة من الاعلام هو اختصاص مفاد تلك الاخبار
بصورة الاخلال السهوى و عدم عمومها لما يشمل عن جهل

از كلمات اعلام كه محقق خوئى و صاحب عروه اين را، بدست مى آيد كه لاتعاد اختصاص به اخلال
سهوى دارد و شامل جهل نمى شود به تقريب همان استدلال معروفى كه در كلمات محقق نائينى بود

بتقريب ان الظاهر من استفاد من قوله لاتعاد انما هو نفي الاعادة فى مورد لولا هذا الدليل يكون
المكلف مخاطبا بايجاد المأمور به بعنوان الاعادة بمثل قوله اعد الصلاة و هذا يختص بموارد السهو و
النسيان

و لذا محقق آقاضیاء همان استدلال را می گویند که این حدیث موردی را شامل می شود که لولا این دلیل مکلف باید مخاطب به عنوان اعاده باشد یعنی لاتعاد مکلفی را می گیرد که اعد درباره او درست است. حالا اعد درباره چه کسی درست است؟

بمثل قوله اعد الصلاة این کجاست؟ و هذا يختص بمراد السهو و النسيان چرا؟

فانه لما لا يمكن بقاء الامر التكليف بايجاد المأموره فيها للنسيان چون تکلیف در حال نسیان باقی نیست اگر مولا بخواهد ناسی را مأمور کند خطاب دیگری باید بکند به نام اعد یعنی وجوب اعاده را واجب کند چرا؟ چون خطاب اول بخاطر نسیان و عدم امکان خطاب ناسی ساقط است.

بنابراین یکنون الامر بايجاده ممحضا بگونه بعنوان الاعاده در مورد نسیان خطاب اول ساقط است لذا امر به ایجاد ممحض در عنوان اعاده هست و باید به آن گفت اعد چون ناسی است نمی توانیم بگوئیم اتیان کن به مأموره چون خطاب اولی درباره او ساقط است. بعد در مورد چنین فردی ما می توانیم بگوئیم لاتعاد الا من خمس اعاده واجب نیست در بقیه اجزاء و شرائط اما در این پنج تا واجب است به خلاف موارد جهل و عمد

فان التكليف بايجاد المأموره يكون متحققا في ظرف الجهل و يكون وجوب الاعادة باقتضاء الامر الاول الباقي في ظرف الجهل چرا باقی است؟ چون احکام متشکرند بین العالم و الجاهل
لا انه بخطاب جديد متعلق بعنوان الاعادة كما في مورد السهو و النسيان و بذلك يختص لاتعاد بخصوص سورة الاخلاص الناشئ عن السهو و النسيان و لايشمل صورة الجعل و العمد

ولکن فیہ

مرحوم آقاضیاء اینجاست کہ آقایان با آقاضیاء بحث دارند و باید ببینیم این فرمایش نقدی کہ آقایان به آقاضیاء می کنند آیا آقای خوئی را ہم می گیرد حالا ببینیم کہ بعد ما در مورد آقای خوئی دوتا اشکال داشته باشیم یکی اشکالی کہ به آقاضیاء می خواهیم بگیریم یکی اشکالی کہ به آقای خوئی از جهت آن فرمایش آقای بروجردی داشتیم.

لکن فیہ ان الاعادة الشیء فی الطبائع الصرفة بعد ان كانت حقیقتها عبارة عن ثانی وجود الشیء علی نحو یکون له وجود بعد وجود فلاشبهة فیہ انه لابد فی صدق هذا العنوان و تحققه من ان یکون الشیء مفروض الوجود اولاً اما حقیقة او ادعاء و تخیلاً لیكون عن ایجاد الثانی تکرار لوجود ذلک الشیء و اعادة له و ان لا فبدونه لایکاد یصدق هذا العنوان

چرا؟ ایشان می گوید معلوم است کہ عنوان اعاده بعد از این است کہ این طبیعت صرف وجودش به اول وجودات محقق شده باشد حالا یا واقعاً محقق شده باشد یا ادعائاً و تخیلاً ما فکر کنیم انجامش دادیم آن موقع اعاده صادق است و الا اگر وجود اولی در کار نباشد وجود ثانی را اعاده نمی گویند.

فمهما فرض انه كان لصرف الطبيعي وجود مسبق كونه بوجود آخر له حقیقة او تخیلاً و زعماً ینتزع منه عنوان الاعادة

هروقت ما یک وجود اولی داشتیم از وجود ثانی عنوان اعاده انتزاع می شود بعد آن موقع این طبیعی است کہ مصداق حقیقی یا یک مصداق زعمی دارد آن موقع وجود ثانی می شود وجوب اعاده. این

فرمایش ایشان است که بعد می گویند بله شما در واقع به این وجود ثانی را وقتی می خواهی ایجاد کنی می گویند اعاده اش کردی. حالا که این با این فضا درست شد

و حينئذ نقول

ما در موارد اخلال سهوی ایجاد ثانی عنوان اعاده را دارد اشکالی ندارد چه اشکال دارد ما بگوییم در موارد اخلال جهلی و در موارد اخلال عمدی ما فرد دوم را اعاده می دانیم به اعتبار اینکه فرد دوم وجود فاسد است. ایشان می خواهد بگوید بالاخره این وجود ثانی هست ولی در موارد اخلال سهوی وجود ثانی فردی است که مثلاً صحیح هست در موارد اخلال عمدی، وجود ثانی فردی است که آن فرد وجود ثانی فرد فاسد است باز هم اعاده هست. بعد می فرمایند

غاية الامر يكون وجوب هذا العنوان في موارد الجهل و العمد بله وجود این عنوان در موارد جهل و عمد به اقتضاء خطاب اول است ولی وجود ثانی فرد فاسد است که همان وجوب صلاة آن را می آورد و در موارد سهو و نسیان به خطاب اعد است چون وجوب اول او را نگرفته وجوب دوم او را می گیرد

غاية الامر يكون وجوب هذا العنوان في موارد الجهل و العمد من جهة اقتضاء التكليف الاول الباقي في ظرف الجهل و في موارد السهو و النسيان بخطاب جديد ولكن هذا المقدار لا يوجب فرقا بينهما في ما نحن بصدده که يوجب اختصاص لاتعاد من جهة اشتمالي على لفظ الاعادة بموارد النسيان بل ذلك كما يشمل السهو و النسيان كذلك يشمل الجهل بل العمد ايضا

بعد ایشان شواهدی را می آورد که روایاتی هم در مورد کلمه اعاده وجود دارد که اتفاقاً در مورد عمد آمده اند.

و يشهد لما ذكرنا جملةً من الاخبار المشتملة على لفظ الاعادة في مورد الجهل و العمد منها من زاد في صلاته فعلية الاعادة (این زاد یعنی زاد عمداً)

الظاهر في العمد و منها في من اجهر في موضع الاخفات او اخفي في موضع الجهر يعني عمداً این کار را می کند ای فعل ذلك متعمداً فقد نقض صلاته فعلية الاعادة
على ای حال این فرمایش محقق آقازیا هست

استفاده محقق خوئی از بیان محقق عراقی

ظاهراً این ذیل فرمایش آقای خوئی در نقد آقای نائینی یک مقداری از آن متخذ از این حرف است آن مقداری که متخذ از این حرف است همین ذیلی بود که دیروز خواندیم که ایشان هم فرمودند چه اشکالی دارد ما بگوییم اعاده هست یعنی وجوب اعاده او را بگیرد ولی بعد محل. یعنی به آن اتیان نگوییم اعاده بگوییم ولی اعاده بعد محل. تعبیر آقای خوئی این بود که فرمودند

الا انه بعد ما تركه في المحل المقرر لشرعا و التفت اليه بعد التجاوز المحل سقط ذلك التكليف لامحال و لم يكن مكلفا عندئذ الا بالاعادة او بعدمها چه اشكال دارد

فان الجزء المتروك انما يجب الاتيان به في محل الشرعي فلا يمكن تداركه الا بالاعادة فليس هو مكلفا حينئذ الا بالاعادة يعني در واقع دارد جزء را اعاده می کند چرا؟ چون جزء را فراموش کرده. بعد آقای خوئی در پایانش اینطور فرمودند

فلا مانع من شموله لكالناسي لاشتراكهما في عدم التكليف الا بالاعادة او بعدمها

حالا که اعاده در مورد جاهل هم درست در آمد

و ان افتراقاً فی توجیه الخطاب الاولی فی ضربه نحو الجاهل دون الناسی

آقای خوئی می فرماید ما قبول داریم که یعنی همین فرمایش آقاضیاست که وجود ثانی را باید بیاورد منتها با خطاب اول در مورد جاهل می آید چون احکام مشترکند با خطاب ثانی در مورد ناسی می آید یعنی یکطوری می خواهند از فرمایش آقاضیاء استفاده کنند به اینکه ما بالاخره می توانیم عنوان اعاده را درست کنیم درباره جزء

بررسی دیدگاه محقق عراقی

حالا این نکته را متوجه شویم نکته مهم این است که در مورد فرمایش آقاضیاء که ملاحظه فرمودید اولاً آقاضیاء توجه دارد که خطاب تکلیفی به ناسی امکان ندارد ولی خطاب تکلیفی اول به جاهل امکان دارد منتها خواسته عنوان اعاده را درباره این خطاب درست کند خواست بگوید یک خطاب است که این خطاب می تواند عنوان اعاده را بگیرد همان خطاب اول عنوان اعاده را می گیرد.

نقد مستفاد از بیان محقق بروجردی

محقق بروجردی نقدی که اینجا داشتند این بود که خطاب اول نمی تواند درباره جاهل یا در اثناء بیاید چرا؟ چون درباره کسی که در اثناء عمل است اگر بخاطر نسیان جزء حالا در خود ناسی یعنی نقد مهم آقای بروجردی اینجا این است که کأن توجه دارد به فرمایش آقاضیاء چون در نهایتاً التقرير قبلاً ایشان مسئله آقاضیاء را هم نقل کردند گفتند بعضی از اعلام خواستند عامد را هم وارد کنند. فرمایش آقای بروجردی عمده اش این است که این آقا در مورد خود ناسی اگر در اثناء بخواهد خطابی به آن بیاید این خطاب این نیست که اعاده کن این خطاب این است که عملت باطل است برو

عمل را از اول شروع کن استأنف اگر در اثناء. یا استیناف است یا وجوب اتمام است یعنی می گویند ادامه بده نمی گویند اعاده کن لذا در اثناء یعنی بیاید سر فوت محل دیگر اعاده نمی گویند استیناف می گویند یا وجوب اتمام اگر در اثناء باشد بله این نکته نکته مهمی است که اگر بخواید درباره جاهل درباره او درست دریابید تنها راهش این است که ما عرفاً عنوان اعاده را برداریم و بگوییم ظاهر از لاتعاد نفی جزئیت است که نفی جزئیت معنایش لاتعاد بشود لاتعاد الصلاة الا فی الخمس یعنی اینها در غیر این خمس جزئیت و شرطیتشان را از دست می دهند لذا اعاده لازم نیست آن موقع در اثناء می شود از آن استفاده کرد منتها گیرش این است که نفی جزئیت همانطور که جلسه قبل هم عرض کردم در جاهل راه ندارد چون تصویب می شود. لذا ما اینجا از یکطرف این فرمایش محقق بروجردی را داریم از یکطرف این نگاه محقق خوئی را داریم نگاه محقق خوئی این است که ما نمی توانیم برای او وجوب اعاده را بعد از محل مطرح کنیم اما بعد اتمام یعنی بعد اتمام بگوییم یک وجود ثانی درست شده که این وجود ثانی بشود وجود ثانی این فرد اما وجود ثانی فرد فاسد است بعد اتمام. یا نه ما بخواهیم عنوان وجوب اعاده را درباره او درست کنیم نه به اعتبار فرد فاسد که فرمایش آقاضیاست بلکه به اعتبار وجود ثانی که فرد اول او را نمی گیرد بخاطر اینکه فرد اول وجود اول او را در محل می خواست الان دیگر محل فوت شده یعنی فرمایش محقق خوئی را ببریم در اثناء که فرمایش آقای بروجردی شود. ببریم این آقا جهلاً سوره را ترک کرده اما چون جهلاً سوره را ترک کرده بعد از محل دیگر نمی تواند سوره را اتیان کند که خطاب اول باشد که مشترک بین العالم و الجاهل است. بعد محل یعنی حتی بعد اتمام عمل. به او می گویند اعاد کند آقای بروجردی می خواهد بگوید به این نمی گویند اعاده کن اعاده کردن اینجا صادق نیست یا به او می گویند عمل تو تمام است و درست است یا به او می گویند عملت را از اول بخوان. چون این فرد اول خراب است باطل است لذا انصاف مطلب این است راه حل یکی از این دو راه حل هست:

یا ما باید حرف آقاضیاء را قبول بکنیم که عنوان اعاده در مورد فرد فاسد درست است تا بعد عمل بشود اعاده ولی به اعتبار فرد فاسد یعنی بگوییم آن توضیح محقق خوئی اگر بخواهد بعد عمل را بگیرد می شود اعاده فرد فاسد

یا باید بگوییم نه، در اثناء می گیرد ولی معنایش این نیست که سر عنوان اعاده بایستیم عرفاً بگوییم معنای عدم وجوب اعاده نفی جزئیت است و معنای اعاده اصرار بر جزئیت است.

سه دیدگاه در مورد عنوان اعاده

پس ما اینجا سه نگاه داریم یک نگاه، نگاه آقاضیاست که می خواهد عنوان اعاده را با فرد فاسد درست کند تا شما بعد عمل بتوانی به او بگویی اعاده کن

یک نگاه نگاه آقای بروجردی است که می خواهد این عنوان را در اثناء درست کند که می گوید در اثناء آمدنش فقط راهش این است که شما نفی جزئیت از آن دریاوری که این در جهل مشکل دارد
فضلاً عن العمد

یک نگاه نگاه محقق خوئی است که محقق خوئی از مثالش که می گوید و التفت الیه بعد التجاوز المحل کحال الركوع اثناء درمی آید که ما دیروز با ظاهر عبارت آقای خوئی اثناء را درآوردیم اشکال آقای بروجردی به آن درآمد اما اگر شما نخواهید در اثناء با آن کار کنید بگویید بعد عمل باید بشود فرد فاسد آقاضیاء که عنوان اعاده معنایش این باشد فرد دوم طبیعی است اما با فرض اینکه فرد اولش فاسد است یعنی فرد اولش تخیلی است فرد اولش ادعائی است فرد دومی پیدا کرده به اعتبار آن تخیل. او تخیلی می کرده فرد اول طبیعی را دارد انجام می دهد اعاده مال این است. منتها در فضای

بعد از اتمام عمل این دوتا مطلب درست درمی آید که من بگویم بعد اتمام این فرد دوم را در نسیان لاتعاد و اعد می گیرد فرد اول را خود تکلیف اول می گیرد.

نقد دوم به دیدگاه محقق خوئی

از همین جا معلوم می شود در فرمایش آقای خوئی هم اگر من خواستم در اثناء از آن استفاده کنم بعد محل، دیگر تکلیف اول آن را نمی گیرد این جمله ای که فرمودند فلامانع من شموله له کالناسی لاشتراکها فی عدم التکلیف الا بالاعادة او بعدمها و ان افترقها فی توجیه الخطاب الاول فی ظرفه نحو الجاهل دون الثانی توجیه خطاب اول نحو الجاهل بعد محل را نمی گیرد. درست است آن اول بود ولی بعد محل را نمی تواند بگیرد یعنی آقای خوئی کأنّ اگر بخواهد توجیه خطاب اول را نحو جاهل اصرار کند بخاطر اشتراک می خواهد نمی تواند این کار را بکند لذا این نقد مهم ما به آقای خوئی اینطور می شود که آقای خوئی شما نمی توانی بین بین بمانی یا برو این را در اثناء هم عمل کن معنایش این است که نفی جزئیت کن در حال جهل دیگر خطاب جاهل او را نمی گیرد فقط خطاب اعاده او را می گیرد. اعاده بعد محل است ولی اشکالش اشتراک احکام بین العالم و الجاهل است که شما قائل نیستی نمی توانی فتوا به آن بدهی.

یا بیان این را بعد عمل با آن کار کن اگر بعد عمل خواستی با آن کار کنی ناگزیر فرمایش آقاضیاء را پیاده کن یعنی بگو این فرد دوم وجود ثانی طبیعی است ولی فرد اولش تخیلی است خیال می کردی فرض اول طبیعی است برای اینکه این فرد اول طبیعی درست شود سوره در آن نیست که فرد اولی طبیعی صلاة باشد.

این می شود فضای چیز یعنی نمی شود آقای خوئی بین بین بماند.

بحث آینده

از همین تحلیلی که کردیم حالا آماده می شویم فرمایشات امام را کار کنیم که ببینیم ما درباره فرمایشات امام چه کار باید بکنیم این نقدی که امام به آقایاء می کنند که آقایاء اشکال نائینی عدم تکلیف اول است آقایاء می گوید من این را قبول دارم که در مورد جاهل وجوب اتیان هست در مورد ناسی نیست در مورد ناسی فقط وجوب اعاده هست ولی من می گویم چون در مورد جاهل وجوب اتیان هست وجوب اتیان این فرد را به او عنوان اعاده می دهد از باب اعاده زعمی. اینجا ببینیم درگیری امام با آقایاء چه می شود. با آقای خوئی می شود درگیر شد آقای خوئی خواسته بین بین حرکت کند نمی شود یا باید متمرکز کند فرمایشش را بر فرمایش مرحوم آقایاء الدین عراقی در نهایتاً الافکار یا باید فرمایش او متمرکز شود بر فرمایش آقای بروجردی بعد جریان حدیث لاتعاد در اثناء و معنایش این است که جزئیت را بردارد شرطیت را بردارد دومی در موارد جهل اشکالش اشکال تصویب است یعنی اشتراک احکام بین العالم و الجاهل راهش را می بندد اولیش این است که باید تصریح کند این اعاده دیگر ربطی به اعاده بعد محل ندارد این اعاده این عمل است به اعتبار اینکه فرد طبیعت فاسد است.

حالا ملاحظه بفرمایید که ما فرمایشات حضرت امام را یک مرور مختصری داشته باشیم ببینیم در این فضا که ما یک دقتی کردیم و از کلمات اعلام بهره مند شدیم چگونه می توان مسئله را حل کرد.

ادامه بررسی دایره شمول حدیث لاتعاد

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام بود بعد از تحلیلی که به استناد فرمایشات اعلام یعنی محقق آقاضیاء محقق نائینی محقق خوئی و مرحوم آقای بروجردی داشتیم گفتیم ببینیم حالا امام چگونه می خواهد مسئله را اشکال کند.

دیدگاه امام

مفاد لاتعاد: ارشاد به صحت نه حکم به عدم اعاده

امام(ره) نکته مهمشان این است که ما در ارتباط با حدیث لاتعاد باید حواسمان را به این بدهیم که حدیث لاتعاد با غضّ نظر از ذیلش ارشاد الی عدم البطلان دارد در غیرخمسه و این با رجوع به عرف معلوم می شود به اعتبار اینکه شارع دارد می فرماید وقتی ما به حدیث لاتعاد مراجعه می کنیم متوجه می شویم که در حالت نسیان یا سهو یا جهل اینها جزئیت ندارند شرطیت ندارند وقتی اینها جزئیت و شرطیت نداشته باشند دیگر بطلانی در کار نیست و این را عقل می فهمد و ما ارشاد می کنیم به عدم بطلان حالا مخصوصاً به ملاحظه ذیلش که بعداً بیان می شود که تعلیل می کند به

عدم الاعادة لاجل عدم نقد السنة الفريضة

لذا این عدم اعاده بخاطر عدم بطلان است و اینجا حکم به عدم اعاده بخاطر ارشاد به صحت است و نباید کسی احتمال بدهد که در لاتعاد ما داریم یک حکم مولوی صادر می کنیم اصل استدلال حضرت امام این است که در حدیث زراره که منقول است

فی الفقیه عن ابی جعفر علیه السلام لاتعاد الصلاة الا من خمس الظهور الوقت القبلة و الركوع و السجود

این صدرش است این لاتعاد ارشاد به عدم بطلان است و می خواهد بگوید که این عمل صحیح هست و چون صحیح هست دلیلی برای اعاده وجود ندارد نمی خواهد حکم مولوی به عدم اعاده بکند این اصل مدعای امام است مخصوصاً وقتی ما ذیل را مبنا قرار بدهیم که فرمود

ثم قال القراءة سنة و تشهد سنة و لاتنقض السنة الفریضة

و لذا امام فرمودند با صدرش که در خیلی جاها روایت شده مطلب روشن است با ذیلش که در فقیه روایت شده که لاتنقض السنة الفریضة این صریح در این است که اینجا ما با یک حکم ارشادی کار داریم که آن حکم ارشادی عدم بطلان و صحت است نه با یک حکم مولوی به نام لاتعاد

براساس این مطلب و ایشان هم می فرماید که این را ما با مراجعه به عرف می فهمیم یعنی همان تعبیر قشنگی که محقق بروجردی داشتند که ما وقتی به عرف مراجعه می کنیم می فهمیم اینجا دارد جزئیت و شرطیت را در ما عدا الخمس برمی دارد. وقتی جزئیت و شرطیت را در ما عدا الخمس برمی دارد ظهور پیدا می کند در اینکه ما داریم ارشاد می کنیم به صحت نه حکم می کنیم به عدم اعاده. اگر این باشد و لذا امام می فرماید

كما يظهر بالرجوع و الظاهر من قوله لاتعاد مع الغض عن الذيل هو الارشاد بعدم البطلان في غير الخمس كما يظهر بالرجوع الى العرف و في مثل ذلك و اشباه و نظائرش اين نشان داده می شود که دعوا سر یک حکم مولوی نیست و بملاحظه ذکر في الذيل که لاتنقض السنة الفريضة اين كالنص در اين است که عدم اعاده لعدم ابطال است لذا

فالحکم به اين لاتعاد للارشاد الى الصحة هست. اگر اين مبنا قرار بگيرد ايشان می خواهد بفرمايد اگر مبنای ما اين بود پس در واقع ما بايد تمرکز استدلالمان اين باشد که ما لاتعاد را حکم مولوی نمی دانيم.

باطل شده استدلال محقق نائینی

اگر اينطور شد اصل استدلال محقق نائینی خراب می شود به اين دليل که محقق نائینی می خواهد بفرمايد در موارد جهل يا در موارد عمد، حکم به اتيان عقلي است لذا ما شرعاً مأمور به اتيان نیست عقل است که حاکم به لزوم امثال است لذا محقق نائینی می خواهد بفرمايد که من در لاتعاد یک حکم مولوی دارم که اين حکم مولوی اگر حديث لاتعاد نبود اعد بود. من کسی را می توانم مکلف به وجود اعاده کنم که لولا حديث لاتعاد محکوم به وجود اعاده باشد و می گويد چون اين فرد ناسی است ناسی چرا محکوم به وجوب اتيان نیست عقلاً؟ می گويد چون ناسی است. تعبير محقق نائینی اين است لذا حرف مهم امام اين است که محقق نائینی دنبال اين است که من امر مولوی به وجوب اعاده را محض در ناسی می دانم و در مورد ناسی داريم می گوييم لاتعاد الا عن خمس بعد اين امر به وجوب اعاده را که مولوی گرفتم درباره ناسی و ساهی با لاتعاد اين را برمی دارم در غير آن خمس

اما در صورت عمد و جهل فیکون الحکم بها عقليا و الامر بها ارشادا الى حکم العقل

بی فایده بودن تصویر عنوان اعاده

می می فرماید استدلال محقق نائینی این است حالا مرحوم آقا ضیاء سعی کرده عنوان اعاده را درست کند حالا فرض کنید عنوان اعاده را درست کرد ولی وقتی که عنوان اعاده را درست کرد مسئله اینکه من حکم مولوی را ندارم در این رابطه را باید چه کار کنیم مشکل ما این است که اعد و لاتعاد از نظر محقق نائینی درباره جاهل و عامد مشکل دارد چون آنجا حکم عقلی وجود دارد اعدی به عنوان حکم مولوی نیست که لاتعاد بخواهد آن را محدود کند. بعد امام(ره) می فرماید که لذا من اعاده را درست کنم با همان فرد دوم تخیلی که محقق آقاضیاء می گوید یا درست نکنم اشکال ندارد مسئله عدم وجود حکم مولوی را چه کار کنم چون ادعای نائینی این است دعوا این نیست که تو اعاده را درست کنی یا درست نکنی دعوا این است که عدم تعلق الامر المولوی بالاعاده مع وضوح الحکم بالاعاده عقلا

فرض کن اعاده را درست کردیم اعاده را هم که درست کنیم حکم به وجوب اعاده در این مورد عقلی است لاتعاد آن را نمی گیرد لاتعاد آمده آن مسئله حکم مولوی را در وجوب اعاده جمع و جور کند آن حکم مولوی فقط در ناسی و ساهی است. محقق خوئی می تواند با آن کار کند بنابر اینکه مسئله را در اثناء ببرد ولی مشکل اثناء همان است که گفته شد که حالا بعداً بقیه فرمایش آقای خوئی را ملاحظه خواهید کرد که آقای بروجردی هم احتمال داد می شود در اثناء با آن کار کرد ولی به شرط آنکه من مستفاد از این را نفی جزئیت و شرطیت بدانم اگر نفی جزئیت و شرطیت دانستم در ناسی و

ساهی مشکل ندارم چون تصویب پیش نمی آید در جاهل باید مشکلم را یکطور حل کنم. لذا امام(ره) اینجا به نظر ما تعبیرشان خیلی تعبیر دقیقتری می شود ایشان می فرماید که

و بما ذكرنا من التقريب يظهر النظر في كلام بعض المحقق العصر که آقاضیاء بود که عبارتش را خواندیم من الاتعاب لبيان صدق عنوان الاعادة على الوجود الثانی ولو وقع عن جهل او عمد آقاضیاء خواسته مسئله اعاده را در موارد عمد و جهل درست کند امام می گوید بسیار خب درست کردی چه می شود؟ مدعای ما عدم صدق عنوان الاعادة فی صورتی العمد و الجهل نیست بل کانت الدعوی عدم تعلق الامر المولوی بالاعادة مع وضوح الحكم بالاعادة به خود اعاده عقلاً عقل می گوید شما باید اعاده کنی اصلاً سر عنوان اعاده دعوا نداریم دعوا داریم که عقل به جاهل و عامد می گوید اعاده کن. فرض کنید عنوان اعاده درست شد وقتی عقل می گوید من حکم مولوی به وجوب اعاده ندارم که با لاتعداد که حکم مولوی است آن را بردارم لذا اشکال نائینی باقی می ماند.

راه حلش چیست؟ راه حلش این است که بگوییم اصلاً ما اینجا داریم ارشاد می کنیم به صحت و عدم بطلان از باب اینکه جزئیت را برمی داریم شرطیت را بریم داریم ولو در اثناء باشیم هیچ اشکال ندارد. جزئیت را برمی داریم یعنی داریم می گوییم برای کسی که مثلاً بعد از محل یادش می آید این جزئیت ندارد شرطیت ندارد اشکال ندارد این درست است می شود این را گفت برای ناسی می شود گفت برای جاهل هم می شود گفت ولی باید آن مسئله تصویب حل شود تا معنای حدیث این دربیاید و اگر معنای حدیث این درآمد دیگر اشکال ندارد ما برای بعد از کل عمل هم می توانیم این را بگوییم به شرط آنکه این را ارشاد کنیم به عدم جزئیت و شرطیت و صحت.

امام(ره) می فرماید اگر کسی این را توانست حل کند و اینطوری بگوید آن موقع بله اشکال نائینی را جواب می دهیم می گوئیم محقق نائینی ما اصلاً در حدیث لاتعاد و کیف کان یرد علیه ما قدمناه من کونه ارشادا الی البطلان و عدمه

ما در اعد و لاتعد می خواهیم ارشاد الی البطلان و عدم بطلان کنیم اعد در آن خمس چون عملت باطل است لاتعاد در غیر آن خمس بخاطر اینکه عملت صحیح هست پس ما ادعا نداریم مسئله حکم مولوی را که شما ما را گیر بیندازی که حکم مولوی در کجا هست در کجا نیست کجا عقلی است کجا مولوی است حتی اگر عنوان اعاده درست شود. این نکته اول

نکته دوم امام(ره) اینکه هذا مضافاً مضافاً به اینکه من با این توضیحی که دادم دیگر مشکل دلالت حدیث هم حل شد حالا بعداً هم اگر نکاتی باقی ماند سر دلالت بحث می کنیم ما چه با صدر کار کنیم که روشن است چه صدر را به کمک ذیل تقویت کنیم که سنت فریضه را نقض نمی کند یعنی همین.

با این توضیحاتی که دادیم مسئله روشن می شود بعد امام می فرماید

عدم فرق بین جهل و سهو

مضافاً الی ان الفرق بین الجهل و السهو لایرجع الی محصل ما نمی توانیم بین جهل و سهو فرق بگذاریم چرا؟

اولاً: توجه خطاب به جاهل مخصوصاً جاهل مرکب غیر معقول است. جاهل مرکب در موارد جهل مرکب، جهل مرکب ملحق به نسیان است و ملحق به ساهی است. شما نمی توانید وقتی می گوئید مطلق جاهل جهل مرکب را باید روی حساب سهو و نسیان بگذارید این اولاً

حل مشکل اشتراک احکام و تصویب

ثانیاً: اگر یک کسی بیاید بگوید اجماع داریم بر اشتراک جاهل و عالم (همان نکته مهمی که گفته شده) اگر کسی بگوید اجماع داریم بر اشتراک بین الجاهل و العالم چه کار بکنیم مسئله را که شما بخواهید بگوئید بخاطر اشتراک بین العالم و الجاهل خطاب به جاهل جهل بسیط امکان دارد حالا جاهل جهل مرکب ملحق به ناسی است. امام می فرماید که اگر فرض کنیم چنین اجماعی هم وجود دارد که حالا ما به این اجماع اشکالی داریم ما می گوئیم این اجماع را یکطوری می توانیم حل کنیم یعنی اجماع بر وجود حکم انشائی است نه بر فعلی نه بر جدی لذا قبلاً توضیح دادیم که ما تصویب را به آن معنایی که خودمان می خواهیم درست کنیم و بعضی از مخالفین ما هم می گویند مشکلی برایش نداریم اجماع یک دلیل لَبّی است این دلیل لَبّی محدود به حکم انشائی می شود نه حکم فعلی یا حکم جدی. لذا امام می فرماید اگر کسی بخواهد بگوید خطاب متوجه جاهل است حداقل به جهل بسیط بخاطر اشتراک احکام بین العالم و الجاهل آن اجماع علی فرض صحت اشکال عقلی را برطرف نمی کند اشکال عقلی این است که مشکل عقلی درباره جاهل داشتیم که قبلاً عبارتها را خواندیم حالا می خواهیم تکرار نکنیم که شما باید تکلیفتان را باید متعلق علم و جهلتان معلوم بکنید اگر بخواهید مشکلاتان را با متعلق علم جهلتان حل بکنید آن موقع می شود حکم انشائی یا حکم غیر جدی و آن

مقدار از حکم انشائی و حکم جدی می تواند مشکل را حل بکند چرا؟ چون آن مقدار در مورد ناسی هم درست است. حالا این یک تتمه توضیحی امام(ره) دارد که من قبلاً اینها را خواندم یک تتمه ای دارد بعد دوباره عرض می کنم تعبیر خیلی قشنگی دارند متوجه شوید یعنی امام وارد آن فضایی شدند که عرض کردم که اگر کسی بخواهد مشکلش را درباره اثناء خطاب حل کند یا بخواهد مشکلش را درباره کل این روایت ولو بعد از عمل حل کند باید مسئله اشتراک احکام بین العالم و الجاهلی را حل کند و باید بین حکم انشائی یا حکم غیرجدی با حکم فعلی جدی فرق بگذارد با همان توضیحاتی که داده شد و اگر بین حکم غیرجدی و حکم غیرفعلی با فعلی فرق بگذارد می تواند جاهل و ناسی را مثل هم ببیند هیچ مشکلی پیدا نمی کند نه مشکل عقلی پیدا می کند نه مشکل اجماعی پیدا می کند. حرف مهم امام این است که شما نمی توانید اینطوری حل کنید اولاً جاهل به جهل مرکب را باید به ناسی و ساهی ملحق کنید ثانیاً اشتراک احکام بین العالم و الجاهل اجماعی است و قدرمیتقنی دارد که آن قدرمیتقن را که مشکل معلوم را باید حل کند ما برایتان حل می کنیم و اگر آن مشکل قدرمیتقن را حل کردیم و گفتیم که حکم قبل از علم و جهل باید وجود داشته باشد تا متعلق علم دربیاید و نمی تواند حکم معلق بر علم باشد اشکال عقلی را باید حل کنیم اگر این اشکال عقلی را حل کردیم حالا دور است یا خلف است یا هرچی که قبلاً توضیح دادیم آن موقع هیچ مشکلی پیدا نمی کند و نباید فرقی بین ناسی و جاهل قائل شوید

هذا مضافا الى ان الفرق بين الجهل و السهو لا يرجع الى محصل ضرورة ان توجه الخطاب الى الجاهل سيما المركب منه غير معقول كالتوجه الى الناسي و الساهي و الاجماع على اشتراك الجاهل و العالم على فرض صحته لا يدفع الاشكال العقلی

اشکال عقلی این بود که شما باید قبل از علم نمی توانید حکم را چیز کنید باید معلوم وجود داشته باشد که مفصل عبارتهایش را خواندیم و لذا گفتیم حتی شاگردان محقق نائینی متوجه شدند که اینجا مشکل، مشکل اثباتی نیست ثبوتی است دور و خلف پیش می آید

اما تکلیف بالمعنی الذی لا اشکال فیه عقلا مثل تکلیف انشائی یا تکلیف غیرجدی در این اشکال عقلی نیست لا عقلا یشرک فیه الناسی و الجاهل علی السواء کما انهما مشترکان فی مورد الامتناع بل قد ذکرنا حالا آن حرف مبنایی خودشان را می زنند تا اینجا امام بنائی بحث کردند و با این حرف بنائیشان مشکل در واقع حل شد حالا ادامه بحث و حرف مبنایی امام و بقیه عبارات محقق خوئی را به ادامه بحث واگذار می کنیم

مرور بحث قبل

بحث ما درباره فرمایشات حضرت امام(ره) بود ما نشان دادیم که امام محط نگرانی و اشکال محقق نائینی را نه در عنوان اعاده بلکه در عقلی بودن حکم به اعاده در موارد جهل و عمد می دانند و معتقدند که حتی اگر ما بتوانیم عنوان اعاده را حالا یا در اثناء یا بعد از عمل با همان توضیحاتی که در ذیل فرمایشات مرحوم آقاضیاء یا محقق بروجردی یا محقق خوئی ارائه کردیم عنوان اعاده را درست کنیم و قائل شویم به اینکه وجود ثانی اعاده وجود اول است مثلاً تخیلاً ادعائاً با همان توضیحاتی که داده یا بعد از مضمی محل مثلاً ولی باز حکم به اعاده درباره عامد و جاهل حکم عقلی است و عقل است که به آنها می گوید باید امتثال کنند و باید اعاده کنند اگر حکم به اعاده درباره آنها عقلی بود و عقل بود که به لزوم اعاده حکم می کرد ما نمی توانیم وقتی که عقل حاکم به وجوب اعاده هست مسئله وجوب اعاده را شرعی تلقی کنیم و اگر وجوب اعاده شرعی نبود عقلی بود حکم به لاتعداد که شرعی است این موارد را نمی گیرد یعنی از نظر محقق نائینی بنابه نظر امام لاتعداد مواردی را شامل می شود که وجوب اعاده شرعی است آن تعبیری که نائینی(ره) بنا به نظر امام بیان می کنند این است که وجوب اعاده را باید ممحض کنیم در مواردی که امر مولوی به اعاده وجود دارد و لاتعداد هم ناظر به همانها می شود آن موقع حدیث لاتعداد می خواهد بگوید که آن وجوب مولوی که ما درباره اعاده قائل بودیم درباره ناسی در ارکان باقی است در غیرارکان باقی نیست امام می فرمایند این است و اگر در جایی وجوب اعاده عقلی بود دیگر لاتعداد نسبت به او کاری نمی تواند بکند ربطی به لاتعداد ندارد امام(ره) فرمودند این تنها راه جوابش فرمایش خود امام است که ما بگوییم لاتعداد

و جوب مولوی در آن نیست مخصوصاً به کمک ذیل اگر ما ذیل حدیث لاتعداد را در نظر بگیریم که
ذیل حدیث لاتعداد این بود که

القرائة سنة و التشهد سنة و لاتنقض السنة الفريضة

اگر این را مبنا قرار دهیم این صریح در این است که ما داریم با مسئله ارشاد الی الصحة در غیرارکان
کار می کنیم و اگر گفتیم این دارد ارشاد می کند به اینکه صحتی وجود دارد آن موقع به این برمی
گردد که ما برای این عمل به حکم حدیث لاتعداد مثلاً برای سوره در موارد نسیان جزئیتی قائل نیستیم
برای مثلاً حمد در حالت نسیان جزئیتی قائل نیستیم و لذا عمل صحیح هست بعد امام می خواهند
بفرمایند آن موقع اگر کسی بتواند این لسان را که نفی جزئیت است مثلاً عرفاً برای غیر از ارکان در
تحقق عنوان صلاۀ در حال جهل تصویر کند کارش درست می شود همان نکته ای بنده عرض کردم
ضمن فرمایش آقای بروجردی می شود از آقای خوئی سوال کرد حالا ما بعداً عبارت آقای خوئی را
کامل خواهیم کرد.

ادامه بررسی دیدگاه امام

این اصل فرمایش حضرت امام(ره) است و این فرمایش ارزشمند حضرت امام محل بحث ماست بعد
امام(ره) علاوه بر این می خواهند بگویند که پس ما یک جواب به محقق نائینی می دهیم جواب
اصلی این است و اگر این جواب را ندهیم بقیه جوابها که من بخواهم عنوان اعاده را در بعد از محل
درست کنم این اصلاً مشکل را حل نمی کند بعد بخواهم به تبع محقق خوئی بگویم اینها با هم فرقی
ندارند الا اینکه اولی محکوم به وجوب خود حکم اولی است دومی مربوط به لاتعداد است مرحوم

آقاضیاء اینطور می گفت که عبارتش را خواندیم یا محقق خوئی (ره) ملاحظه کردید عبارت اعلام این بود کأن می خواستند اینطور مشکل را حل کنند امام (ره) می فرماید این حل نمی کند مسئله حل نمی شود چرا؟ بخاطر اینکه مشکل ما این است

نقد مستفاد از دیدگاه امام در مورد بیان محقق خوئی

و آن توضیح که آقای خوئی دادند که

و ان افتراقاً فی توجیه الخطاب الاولى فی ظرفه نحو الجاهل دون الناسی لکن هذا الفرق غیرفارق امام می فرماید نه فارق چرا فارق؟ بخاطر اینکه در موارد توجه خطاب به جاهل و عامد، وجوب اعاده عقلی می شود و در موارد توجه خطاب به ناسی وجوب اعاده شرعی و مولوی می شود. اگر وجوب اعاده در یکجا عقلی و در یکجا شرعی شد اینطوری است. لذا اصل نقد امام (ره) این است و ما بعداً که عبارت محقق خوئی را هم می خوانیم باید آقای خوئی این را برای ما حل کند توجه خطاب اول اقتضاء می کند که وجوب اعاده برای عامد و جاهل عقلی باشد و عدم توجه خطاب اول به ناسی اقتضاء می کند بنابه نظر محقق نائینی وجوب اعاده شرعی باشد لاتعاد هم چون وجوب شرعی دارد با اینها می آید حکومت می کند بر وجوب اعاده مولوی پس هذا الفرق غیرفارق چرا فارق از باب اینکه ما باید ببینیم جنس وجوب اعاده و عدم وجوب اعاده عقلی است یا این جنس یک جنس ارشادی است فارق یا غیرفارق ریشه در این دارد به تعبیر امام (ره).

این اصل بحث ما بود بعد امام (ره) اینجا می فرمایند این اولاً،

عدم تفاوت سهو و جهل

ثانیاً: شما باز نمی توانید بین سهو و جهل فرق بگذارید چرا؟ چون 1. جهل مرکب را باید به ناسی ملحق کنید 2. باید در موارد جهل بسیط اشکالتان را حل کنید شما درباره جهل بسیط یک اشکال عقلی داشتید که اشتراک احکام بین عالم و جاهل نمی توانست اشکال عقلی را حل کند که ما قبلاً عبارتش را خواندیم یعنی خلف بود دور بود هرچه تعبیر می کردیم. اگر بخواهید بدانید این اشکال متوجه جهل بسیط و اشتراک احکام بین العالم و الجاهل است و به عبارتی که آنجا می خواندیم اشکال ثبوتی است نه اثباتی باید آن را حل کنید اگر بخواهید آن را حل کنید با اختلاف مراتب حکم این حلش می تواند مشکل ناسی را هم حل کند.

و التکلیف بالمعنی الذی لا اشکال فیہ عقلاً یشتک فیہ الناسی و الجاهل علی السواء علی انهما مشترکان فی مورد الامتناع

بیان مبنایی امام در خطاب قانونی

این حرفهای امام تا حالا که خواندیم حرفهای بنایی امام بود بعد می خواهند یک بحث مبنایی بکنند که بسیار مهم هست و می خواهند بگویند ما در مسئله خطاب قانونی ورود کردیم و ثابت کردیم که مسئله اینکه خطاب ناسی امکان ندارد غلط است یعنی برمی گردیم از آنطرف می گوئیم چه کسی گفته اصلاً ناسی مخاطب به خطاب اول نیست و فرق است بین ناسی و ساهی و جاهل نخیر، همه مخاطب به خطاب اولی خطاب قانونی است آن موقع اگر آن بحث مبنایی امام درست شود که البته آن بحث مبنایی می شود آثاری هم دارد.

ما چون می خواهیم این بحث را ادامه بدهیم دوستان خواهش کردند که ما دیگر این مقدار از مسئله خلل را اینجا متوقف نکنیم تا ابتدای سال آینده که هم به عبارت آقای خوئی کامل پردازیم در این فضایی که ما الان اصل فرمایش و روح فرمایش محقق خوئی و محقق نائینی را نقد کردیم و بررسی کردیم و هم باقی عبارات امام را در ارتباط با حدیث لاتعاد و دایره حدیث لاتعاد و اینکه آیا ما جهل قصوری را بیرون می کنیم جهل تقصیری را قطعاً ملحق به عامد می کنیم جهل قصوری را بیرون می کنیم و آن ساهی و ناسی را ملحق به جهل مرکب می کنیم یا نه با این روالی که امام(ره) داشتند البته نکات ارزشمندی هم در نهایتاً التقرير کتاب الصلاة محقق بروجردی توسط استاد عظیم الشانمان حضرت آیت الله فاضل هست که با توجه به اتمام سال تحصیلی ما بحث خلل را همین مقدار کافی بدانیم و لذا بحث امام دو نقد دارد یک نقد مبنایی یک نقد بنائی ایشان همین هایی بود که خواندیم و به محقق نائینی پاسخ دادیم و به سیستم محقق نائینی اشکال کردیم و البته از نائینی دفاع کردیم در مقابل اشکالاتی که ممکن است آقاضیاء یا محقق خوئی بر ایشان وارد کنند و یک نقد مبنایی داریم که اصلاً ما بین ناسی و جاهل اختلاف در خطاب نداریم همه مخاطبند به خطاب قانونی با نکات بعدی که رسیدگی خواهد شد.